

روایت یک روزنامه‌نگار از خانه «مشهدی ربابه» در یک روستا

مادر بزرگ‌ها کارشان همین است



قاب‌های توی

دیوار را نگاه

کردم. عکسی

از تمثال مولا

امیرالمؤمنین (ع)

را به دیوار زده

بود. خودش را در

پناه مولا گرفته

بود. هرچه ریسه،

روبان، پاپیون و

کاغذ رنگی دم

دستش آمده بود

همه را دور تا دور

عکس‌ها و ساعت

و اطراف دیوارها

چسبانده بود



چندتا گل محمدی نقش زده بودند و دوتا پرنده. پرنده‌ها شبیه نقاشی‌های سوم ابتدایی خودم بود. بال‌های شان سرخ بود و خودشان سبز. عجب جانی داشتند آن پرنده‌ها، گل، پوته‌ها و... از همه‌شان عکس گرفتم....

برق رفته بود و همه عکس‌ها را با فلاش روشن می‌گرفتم. یکی از پرده‌ها را کنار زد و حفره‌ای به اندازه یک کف پنجه بزرگ توی دیوار نشانم داد.

می‌گفت تلفن مجانی ساختم‌ام. تعریف کرد که از همان قدیم ندیم‌ها این سوراخ توی دیوار بوده تا اگر کمکی، کاری خواستیم یا با همسایه حرفی داشتیم از همان جا صدا کنیم. مشهدی معصومه آن طرف، خانه داشت.

قاب‌های توی دیوار را نگاه کردم. عکسی از تمثال مولا امیرالمؤمنین (ع) را به دیوار زده بود. خودش را در پناه مولا گرفته بود. هرچه ریسه، روبان، پاپیون و کاغذ رنگی دم‌دستش آمده بود همه را دور تا دور عکس‌ها و ساعت و اطراف دیوارها چسبانده بود.

یک جورهایی دیزاین کرده بود که از همه جا گل می‌بارید. تلفنش را روی یک چارپایه کوتاه نیم و جبی گذاشته بود و رویش را با یک بافتنی رنگی‌رنگی پوشانده بود. نشانم داد و گفت این هم تلفن پولی....

از توی طاقچه ظرف شکلات خوری‌اش را پایین آورد و همان‌طور که درش را باز می‌کرد، گفت: بزنداری ناراحت می‌شم.... و من با ذوق شکلات برداشتم و گفت بازم بردار برای بچه‌ها....

برداشتیم و قند توی دلم آب شد و پا گذاشتم توی حیاط. دلم می‌خواست بغلش کنم و ببوسمش.... چقدر مادر بزرگ‌ها شبیه هم هستند، کنارشان بهشت چقدر نزدیک است. کاش خجالت را کنار گذاشته بودم و به یاد آغوش مادر بزرگ‌هایم سفت بغلش می‌کردم و اگر گریه‌ام گرفت، می‌گفتم ببخشید من دلتنگ مادر بزرگ‌هایم شدم....

کامم را شیرین کرد و دلم را پر از بوی بهشت.... مادر بزرگ‌ها کارشان همین است....

و برای رد شدن باید خم می‌شدیم. یک گاز سه شعله داشت که نه روی کابینت بود، نه پایه داشت، همان جاروی زمین گذاشته بود. از حق نگذیرم حسابی برق می‌زد.

یک یخچال و چندتا ظرف و ظروف و چندتنکه موکت و فرش قدیمی کف آشپزخانه پهن بود.

دوباره وسط حیاط کوچکش ایستادم. در چوبی دو لنگه آبی رنگی چشمم را گرفت. اگر به من بود پولش را می‌دادم و یک در خوشگل امروزی جایش می‌گذاشتم و دو لنگه آبی را برمی‌داشتم برای خودم. پرده زرد رنگی بالای در زده بود که با گل‌های ریز قرمز عجیب چشم‌نوازی می‌کرد. ایستادم و از آن عکس گرفتم. مشهدی ربابه ذوق می‌کرد که از خانه‌اش خوشم آمده....

وارد ایوانش شدم. همان وسط بین در آبی و در اتاقش چند پله بالا می‌رفت و مهمان‌خانه‌اش همان‌جا بود.

می‌گفت پای بالا رفتن ندارد. بچه‌ها و نوه‌ها که از تهران می‌آیند آن بالا می‌خوابند. چند تا گلدان چیده بود روی پله‌ها. پرده‌های توری به در و پنجره‌هایش زده بود. از آن بالا هم درخت گیلاس پیدا بود، هم درخت انگور، هم آسمان و هم پرنده‌ها؛ بهشتی بود برای خودش.... با خودم گفتم خوش به حال بچه‌ها و عروس‌ها و نوه‌هایش....

بفرما زد و گفتم اول خودش وارد اتاق شود قبول نکرد. پاتوی اتاقش گذاشتم. به قاعده یک فرش ۱۲ متری بود. عجیب که توی همان یک گله‌جا یک دنیا قشنگی کاشته بود. صفای دل و سلیقه مشهدی ربابه به هم تنیده بود و گلستانی ساخته بود آن اتاق ۱۲ متری را. طاقچه‌هایش را پرده زده بود.

از سقف تا کف اتاق پرده‌های گل‌گلی زده بود. دوتا هم پرده سفید داشت که معلوم بود نقش و نگار گل و بوته‌هایش کار دست و دل آدمیزاد است، نه نقش ماشین‌های کارخانه.

سمیرا چوبداری



علاقه‌مند

ادبیات

مشهدی ربابه که اهالی روستای مشتق از توابع شبستر «مَش روبابه» صدایش می‌زنند از همان روزی که برای شادی روح همسر مرحومش دانه گندم توی لانه مورچه‌ها می‌ریخت، به دلم نشست.

از آن پیرزن‌های موحنایی و مهربان با چهره‌ای روستایی و البته چشم‌هایی رنگی که در سفیدی پوست صورتش قشنگ‌تر به نظر می‌رسید. همیشه کمی از موهایی که توی آسیاب سفیدشان نکرده از روسری‌اش بیرون است و یک دستش به چادر است تا موهایش را زیرش قایم کند. زنی روستایی که هر سال برایم از ۴۳ سال قبل حرف می‌زند. هر سال برایم می‌گوید که ۴۳ سال است همسر جوانش را از دست داده و خودش تنهایی، بچه‌هایش را بزرگ کرده. شوهر هم نکرده. بچه‌هایی که حالا برای خودش کسی شدند و حتی عروس و نوه دارند. چه کسی می‌تواند عاشق چنین مادر و مادر بزرگی نشود؟ خوش صحبت است.... در چوبی آبی رنگش اگر قفل کوچکی رویش باشد یعنی مشهدی ربابه خانه نیست و همه می‌دانند خانه نباشد، مسجد یا جلسه روضه است. به پیشنهاد خودش برای بار دوم رفتم خانه‌اش.

بیراه نگفتم اگر بگویم از در و دیوار خانه‌اش گل می‌بارید. کف حیاطش سیمانی بود. سمت راست حیاطش را پر کرده بود از گلدان‌های سفالی با گل‌های شمعدانی و چندتا گل قشنگ که اسم‌شان را بلد نبودم.

یک بوته گل محمدی هم کاشته بود که به قول خودش هنوز گل نمی‌داد. کنارش یک درخت گیلاس داشت. درختش هم مثل خودش باصفا بود. چند شاخه از درخت افتاده بود آن طرف دیوار. گیلاس‌ها هنوز سبز بودند اما ردیف به ردیف هم نشسته بودند روی شاخه‌ها. مشهدی ربابه یک دسته اسفند بسته بود به یکی از شاخه‌ها آن قدر دلش زلال است که لابد ترسیده نکند گیلاس‌هایش چشم بخورند.

صفا می‌بارید از خانه‌اش. صدایم زد که آشپزخانه‌اش را نشانم بدهد. پرده را کنار زد و یک در چوبی کوچک را باز کرد. کوتاه بود

شاسنامه مالکیت (برگ سبز) پژو ROA مدل ۸۸ به شماره موتور 11688019439 شماره شاسی NAAB31AA19H088468 شماره انتظامی ۲۵ - ۱۷۳ ص ۴۸ به نام حمید صبحی سربازی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

سند کمپانی خودرو پژو ۴۰۵ مدل ۱۳۸۷ به رنگ نقره‌ای شماره انتظامی ایران ۱۳-۶۱ط۶۶۴ شماره موتور 12487051680 شماره شاسی NAAM11CA68E001983 به مالکیت مرتضی رضوانی حبیب ابادی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

کارت خودرو کوئیک مدل ۱۴۰۲ رنگ سفید روغنی با شماره موتور M15/5012058 و شماره شاسی NAS861100P3477924 شماره پلاک ۷۲-۲۴۲-ایران ۶۸ به نام زهرا احمدی توشمانلو مفقود و فاقد اعتبار می‌باشد.

آگهی فقدان مدرک تحصیلی مدرک فارغ التحصیلی با شماره ۲۵۲۴۸۴۹۹ و شماره تایید سازمان مرکزی ۱۵۹۱۲۰۴۰۳۸۳۴ مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۱۹ متعلق به زینب احمدی فرزند محمدحسین به شماره ملی ۱۹۶۰۱۷۳۷۹۰ صادره از مسجدسلیمان در مقطع کارشناسی رشته حقوق صادره از واحد دانشگاه شوشتر مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می‌باشد. از یابنده تقاضا می‌شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر ارسال نماید.

آگهی فقدان مدرک تحصیلی مدرک فارغ التحصیلی اینجانب سمیع الله ابراهیمی فرزند اکبر به شماره پاسپورت P.۲۴۱۰۰۶۸ اتباع افغانستان در مقطع کارشناسی رشته عمران صادره از واحد دانشگاه نجف آباد با شماره ۱۵۹۸۱۵۰۰۲۲۶۱ و تاریخ ۱۳۹۹/۰۴/۰۱ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می‌باشد. از یابنده تقاضا می‌شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد ارسال نماید.

کلید مدارک شامل برگ سبز، کارت و سند کمپانی خودرو پراید جی تی ایکس آی مدل ۱۳۸۷ به رنگ نقره‌ای شماره انتظامی ایران ۱۳-۳۳۷ ۷۵ شماره موتور 2298949 شماره شاسی S1412287434981 به مالکیت علی زارع گلستانه مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

آگهی مجمع عمومی عادی شرکت نورآفرینان جلفا ارس شماره ثبت ۱۳۸ شناسه ملی ۱۰۸۶۰۲۰۸۵۸۹ نوبت اول

بدینوسیله از کلیه صاحبان سهام شرکت دعوت می‌شود تا در جلسه‌ای که در روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۴/۱۳ ساعت ۱۷ به نشانی: جلفا، خیابان امام جعفر صادق (ع) حسینیة اباعبداله‌الحسین (ع) تشکیل می‌گردد با در دست داشتن کارت ملی و برگ سهام حضور بهم رسانند.

دستور جلسه: ۱- گزارش عملکرد هیات‌مدیره

۲- انتخاب اعضای هیات‌مدیره و بازرسین شرکت

اعضای هیات‌مدیران شرکت نورآفرینان جلفا ارس